

پینوکیو ۱



شخصیت : (لمپی)

گوینده : آقا / خانم

لمپی: هو... عشق کردی ؟ ... کارم حرف نداره مگه نه؟

پینوکیو: چقدر اینجا ساکنه ... فکر می کنی اون بچه ها کجا رفتن لمپی؟

لمپی: یه جا همین دور برن دیگه ... واسه چی فکرت درگیر اوناست؟ اوناهم یه مشت بازنده بودن ... شماره ۴ گوشه ...

هیس

لمپی: هوم دیدی؟ آگه نظر منو بخوای... این ضربه حرف نداشت... لعنتی گیر کردم به میز ... فکر کنم این میزه یه چیزیش

میشه ... انگار کج مجه ... حالا آدم چوبی ... نوبت توئه

لمپی: های چوبی ... یه چی هست که دلم می خواست ازت بیرسم؟ چرا نزدی هیچکدوم از اون ساعت دیواری های اونجا رو

بشکونی هر بچه واقعی بود می خواست اون رو خرد و خمیر کنه

پینوکیو: حس خوبی بهم نمی داد.

لمپی: عجب آقا پسر خوبی هستی تو! فکر کنم هنوز مونده به یه بچه حامل تبدیل شی.

پینوکیو: من نمی خوام حامل بشم می خوام یه پسر واقعی بشم.

لمپی: همینطوری پیش بری شاید یه نصف پسر بچه از توت درآد ... بنظر من که هنوز وجدانت باهاته

پینوکیو: کاش واقعا وجدانم همراهم بود.